



مصاحبه با مهندس عزت‌ا... سحابی

گفتگویی که بخش اول آن به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد، حاوی ۶ سؤال از آقای مهندس عزت‌الله سحابی در زمینه مسائل داخلی و جهانی توسعه اجتماعی، اقتصادی کشورمان است. که بخش دوم آن نیز در شماره‌های آینده کتاب توسعه منتشر می‌شود. از آقای مهندس سحابی که با وجود وقت کم و اشتغالات بسیار، دعوت ما را برای مصاحبه پذیرفتند، تشکر می‌کنیم.

س: جناب آقای سحابی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، جنابعالی همواره یکی از شارحین و نظریه پردازان توسعه در ایران بوده‌اید. اکنون با توجه به تحولات اخیر و ایجاد نظم نوین بین‌المللی، و نیز با توجه به شکست الگوی توسعه پیشنهادی دو بلوک شرق و غرب برای جهان سومی‌ها، آیا به اعتقاد شما مسئله توسعه و امکان دستیابی به آن برای کشورهای جهان سوم همچنان به قوت خویش باقی است؟ به بیان دیگر آیا سردمداران نظم نوین بین‌المللی امکان توسعه اقتصادی و صنعتی برای ایران و ممالک توسعه نیافته باقی می‌نهند؟

ج: اینجانب، نه یک نظریه پرداز، یا کارشناس مسائل توسعه، بلکه بیشتر، اهل فکر و تلاش در مسائل سیاسی و ملی هستم. یک روشنفکر مسلمان، مکلف است که با پرهیز از خمودگی و سکون فکری و در جازدن در قشریت و تعصب، هم‌پای تحول زندگی اجتماعی و ضرورت واقعیت‌های داخلی و جهانی، خود را همواره مجهز به ضرورت‌های زمان نگاه دارد و مستمراً با تصحیح و پالایش خویش، به تشخیص عمل صالح زمانه خود نزدیک شود. و هم وظیفه دارد بدون ملاحظه و ترس، یافته‌های خود را صمیمانه به عرض سایرین برساند؛ تا مگر از این رهگذر، دریچه‌های اصلاح و بهبود امور اجتماعی و ملی ما گشوده شود. بنده، در راستای عمل به این تکلیف و وظیفه، آنچه را که طی سی سال تجربه سیاسی - مذهبی

و اجتماعی و مسئولیت اجرایی و فنی بدان رسیده‌ام، صادقانه با اهل خرد و تعهد، در میان می‌گذرد.

در پاسخ به بخش اول سؤال شما و امکان توسعه پس از شکست الگوهای پیشنهادی دویلوک شرق و غرب برای جهان سوم می‌ها، باید گفت آیا ضرورت توسعه برای کشورهای عقب مانده از میان رفته است یا الگوهای خاصی از توسعه به نام کمونیسم و کاپیتالیسم با نارسائی و بحران روبرو شده‌اند؟ حتی اگر چنین ضرباتی که در این دو سال اخیر بر پیکر ایدئولوژی کمونیسم و الگوی اقتصاد برنامه‌ریزی شده متمرکز دولتی وارد شده، نیز وجود نمی‌داشت ما مدعی بوده و هستیم که اولاً پیدایش سوسیالیسم مدرن، با هر شکل و الگویی، در کشورهای غربی (دورن نوزدهم) بعد از انقلاب صنعتی و پس از تکامل نیروهای مولده و گسترش تفکر علمی در ارکان آن جوامع بوده و در حقیقت برای حل مسئله عدالت اجتماعی و پایداری کردن آن در بطن توسعه اجتماعی و دمکراسی سیاسی بود، نه مقدم بر آن! ثانیاً مبانی الگوی سوسیالیستی با محتوایی که «مارکس» و اندیشمندان غربی قبل و بعد از او برای آن پی افکنده‌اند، به دور از مسائل وابستگی اقتصادی، سیاسی به امپریالیسم و جلای از پدیده توسعه نیافتگی در آن سرزمین‌ها است ثالثاً الگوهای سرمایه‌داری، خود یکی از علت‌های عمده (اگر نه یگانه علت) وابستگی و توسعه نیافتگی کشورهای «جنوب» است بنابراین نمی‌توان با همان تئوری‌ها و راه‌حل‌های غربی، کشورهای عقب‌نگه داشته شده را که زیر سیطره اقتصادهای پیشرفته و فرهنگ‌های مسلط غربی هستند، به تحول و توسعه واداشت. لذا شکست یا توفیق الگوهای فوق تأثیری در لزوم جستجوی الگوی متناسب برای توسعه کشورهای جنوب ندارد.

«توسعه» یک امر صرفاً اقتصادی نیست و روشن است که با «رشد» اقتصادی هم‌پراز و برابر نمی‌باشد و اینجانب نیز برای «رشد» اقتصادی به تنهایی چنین جایگاه انحصاری و بنیادی قائل نیستم. «توسعه»، همه امور جامعه را برای حرکت از زندگی سنتی و ماقبل صنعتی به سوی «هم عصر شدن» با زمانه خود با جهان پیرامون، در بر می‌گیرد که اقتصادیات یک وجه یا یک بُعد آن است. تحول در امور سیاسی و کیفیت صحیح توزیع قدرت، مدیریت و ارتقاء سطح کیفی آن، روابط و مناسبات اقشار و طبقات، اخلاقیات و فرهنگ نظام آموزشی و... همه جز، مفهوم توسعه هستند و تحول همه این عوامل اجتماعی بایستی به سوی کارآمدی و عقلانیت صورت گیرد.

و اما بخش دوم سؤال شما و این که با وجود نظام جهانی که بنیادش از سلطه اقتصادی - سیاسی نظامی و فرهنگی بر ملل دست دوم مایه می‌گیرد، و آیا فرصتی برای توسعه و خروج از وابستگی ملتها باقی می‌گذارد یا نه «مشله‌ای است جدی و درخور

بعث.

به نظر من، مسئله توسعه یا عقب ماندگی کشورها را باید بدو وجه داخلی و خارجی تفکیک کرد. تکامل روابط اجتماعی، اتخاذ و پذیرش فرهنگ کار و تولید، عادت به مصرف کم، پس انداز و تشکیل مازاد، و سرمایه گذاری و توسعه جزء مسائل داخلی است همچنین علمی اندیشی در برداشت ها و برنامه ها و سیاست ها، پرهیز از تصادمات درونی و جستجوی منافع و اهداف مشترک، و فناداری به میثاق های ملی، و بسیاری اخلاقیات دیگر، جمله ای از مسائلی درونی و در اختیار اراده و عزم ملت است، و چندان وابسته به امپریالیسم جهانی نیستند. امپریالیسم می تواند در روند این امور اختلال کند، یا با جنگ روانی اقشار جامعه را به تفرق بکشد، ولی هوشیاری و آگاهی مردم و رهبران، لاقلاً از لحاظ نظری، می تواند در برابر این گونه فشارها مقاومت کند و برای حراست از خود چاره ببیند. انسان ها و اجتماعات، اشیاء خشک و بی جان و روح نیستند. حل این مسائل در حیطه اختیار و اراده ملت ها است، شکست یا پیروزی در این گونه تلاشی ها مهم نیست، زیرا یک یا دو بار شکست، در تلاش و مقاومت، در صورتی که هویت ملی و ایمان به خود از دست نرفته باشد، موجب تقویت و استحکام اراده و تصمیم ملی به حفظ استقلال می شود.

کشورهایی بوده اند که نزدیک به یک قرن و نیم، زیر سلطه استعمار مستقیم یا غیر مستقیم بوده اند. مثل هندوستان (بیش از صد و پنجاه سال) و کره (بیش از سی و پنج سال)، و الجزایر (بیش از یکصد و بیست سال) ولی پس از جنگ جهانی دوم، با فواصل زمانی مختلف، طی مبارزاتی طولانی به استقلال سیاسی و اداره مستقل مملکت خویش دست یافتند. برخی از آن ها، در زمینه توسعه به پیشرفت هایی نائل شدند و برخی دیگر نتوانستند. در حالی که امپریالیسم جهانی یک ماهیت دارد و مسلمانان و بودائی و کنفوسیوسی یا نژاد سفید و سیاه و زرد نمی شناسد. هر کجا در مقابل هجوم آن مقاومتی وجود نداشته باشد پیش می راند. اما چه شد که هند با همه جمعیت انبوه و فقر طبیعی نسبی در منابع انرژی به (توسعه) اجتماعی - اقتصادی دست یافت. کشور هند اکنون در بسیاری از زمینه ها خود کفا شده و در زمینه اجتماعی به آن توان و قدرت رسید که قادر شده است به رغم تفاوت های عظیم مذهبی و اجتماعی و تنوع و گونه گونی زبان و فرهنگ، دمکراسی را حفظ کند و به تدریج به یک قدرت نظامی و علمی در منطقه تبدیل شود. چه شد که چینی ها برغم جمعیت فوق تصور و سابقه مستعمره مستقیم و غیر مستقیم بودن (تایوان و هنگ کنگ و سرزمین اصلی چین) مراحل توسعه و تکامل اجتماعی را طی کردند، اما بسیاری کشورهای سوسیالیست دیگر، مثل الجزایر و کوبا، به چنین توفیقاتی دست نیافتند. از این دست می توان به کشور کره شمالی و تفاوتش با کشورهای یوگسلاوی و لهستان در

اروپای شرقی اشاره کرد. کره جنوبی نیز به رغم حدود پنجاه سال استعمار مستقیم و غیرمستقیم ژاپن، و فقر شدید ذخائر طبیعی و انرژی، به چنان گسترش و توسعه‌ای دست یافته که در برخی زمینه‌ها با ژاپن و امریکا - که نسبت به کره امپریالیست‌های مسلط بوده و هستند - کوس رقابت زند. درست است که امریکائی‌ها برای حراست از کره جنوبی در برابر کره شمالی کمک‌های مالی و تکنیکی زیادی (در دهه ۵۰ تا نیمه دوم ۶۰)، یا همکاری‌ها پس در برنامه ریزی قوای نظامی و امنیتی با آن کرده‌اند. اما بسیار غیر واقع بینانه است اگر مدعی شویم که امریکائی‌ها برای کره‌ای‌ها، راه و بندر و ساختمان و کارخانه‌های عظیم تولید فولاد و اتومبیل و صنایع پیشرفته الکترونیک را با حداکثر سرعت و دقت و حداقل قیمت نیز ساختند. اگر سرمایه امریکائی‌ها در کره جنوبی نقش و سهمی دارد، ده‌ها برابر آن سرمایه‌را، کشور ما از سال‌های ۶۰ تا کنون در آمد نفتی داشته است. ولی با وجود هم‌زمانی تاریخ شروع پی‌ریزی صنعت فولادسازی جدید (۱۹۶۵) کره جنوبی، امروز ۲۲ میلیون تن فولاد در سال تولید می‌کند و تولید ایران به زحمت به مرز ۲/۵ میلیون تن می‌رسد. نظام طراحی، برنامه ریزی، اجرا، نظارت و بهره‌برداری در طرح‌های عمرانی در ایران و کره بسیار متفاوت است. بنابراین درون جوامع و مختصات فرهنگی و ملی و تلاش ملت‌ها هم در توسعه هم در وابستگی و عقب‌ماندگی نقش دارد. آقای «سمیر امین» که یکی از طرفداران جدی نظریه وابستگی و مطلقیت امپریالیسم است، در مورد علل توسعه اقتصادی - اجتماعی در آسیای شمال شرقی (کره جنوبی، شمالی، تایوان، ژاپن و هنگ کنگ) و نیز چین کمونیست، فرهنگ کنفوسیوسی را یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار می‌شمارد. به این ترتیب، ایشان، لااقل برای ساختار فرهنگی جامعه هم سهمی در توسعه یا عدم توسعه قائل می‌شود. پس در این که وجه درونی هم از عوامل بسیار مؤثر در توسعه است نمی‌توان تردید کرد.

به هر صورت اگر فقط به ذکر کلیات امپریالیسم شناسی اکتفا نکرده و با اطلاعات مختصری از درون جوامع و کشورها و تاریخ‌شان نگاهی از نزدیک‌تر به آن‌ها و سرگذشت‌شان در رابطه با امپریالیسم بیندازیم درمی‌یابیم که در عین فشارهای خارجی و جبر اقتصادی و سیاسی و حتی نظامی کشورهای صنعتی، ملت‌هایی بوده و هستند که با وجدان ملی قوی‌تر و هوشمندی و واقع بینی و الاتری با آن مقابله کردند و بدرجائی از استقلال و توسعه هم نائل شدند. به عکس اگر به‌طور خاص به تاریخ دو پست‌ساله اخیر ایران دقیق‌تر نگاه کنیم، همه‌جا، وجدان ملی ضعیف، شعور اجتماعی پائین و فرهنگ مصرفی و فرار از رنج کار و خلاقیت بر خورد می‌کنیم. خودفروشی و وطن‌فروشی رجال و دولت‌مردان و خودگرایی (= فردگرایی) شدید از یک سو و غلبه احساسات و برخورد‌های

شعاری بجای عقلانیت از دیگر سو، عوامل ویران کننده استقلال کشور بوده است.

بطوری که در بسیاری موارد، خود حاکمان یا بعضی از احزاب و مخالفان دولت، خود به سوی امپریالیسم رفته و از نفوذ آن استقبال کردند تا به کمک آن بر رقیب پیروز شوند. بنابراین روشن است که وضع و سرانجام این دو گونه ملت ها و کشورها، تحت شرایط واحد امپریالیسم جهانی نتواند یکی و مشابه باشد. برزیل و مکزیک هم وابسته اند، کره و تایوان هم وابسته اند. اما تفاوت بین این دوازده نظر توفیق اقتصادی و پیشرفت (نسبی) رفاه و عدالت اجتماعی و قدرت ملی، بسیار فاحش است. و حداقل از نظر غارت منابع ملی و نیز (توسعه انسانی) بین این دو گروه تفاوت های عظیمی وجود دارد. پس از دیدگاه وجه درونی، به نظر من هر صاحب تجربه و محقق تاریخی، توسعه نمی تواند صرفاً اسیر و در بند فضای امپریالیستی جهان باشد و (توسعه) از این جهت امر (ممکن) و بسیار (ممکن) می تواند باشد. پس بدیهی است که ملت هایی که برای توسعه گرابی و فرار از وابستگی تلاش می کنند زیر فشارهایی از ناحیه فضای مسلط بین المللی قرار می گیرند، ولی این فشارها همگی و به اعتبار تصمیم و عمل واقعی و مؤثر، می تواند عقیم شود. و به هر حال به سر پنجه کوشش و تلاش و عقلانیت و وحدت و مسئولیت و تعهد (ملّی - دینی) (که همه این ها جزء اختیارات خود ملت ها هستند) می توان با آن فشارها مقابله و برخورد کرد. روشن است که (توسعه) از یک راه پر پیچ و خم و صعب عبور می کند. و یا کار یک شب و یک سال و چند سال نمی توان بر مشکلات فائق شد. اصل عمده بر سر پایداری در تلاش و وفاداری به منافع ملی است.

تلاش ملی این خاصیت را دارد که به دلیل تفرق عقلانیت و تعمیم مسئولیت ملی به تمامی اقشار جامعه، پله به پله نائل به شکوفائی و سطوح جدیدی می توان شد که از آن سکوها، حرکت های بعدی توسعه با سرعت و کارایی بیشتری ممکن شود. بطور خلاصه، اینجانب از آیه قرآن «ولیس للانسان الا ماسعی» این را می فهمم که آدمی، در قالب فرد یا جامعه، موجودی و دارائی دیگری به جز (سعی و تلاش) ندارد که در اختیار خودش باشد. و هم چنین از آیه دیگر قرآن مجید: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیر ما بانفسهم و... همین وجه درونی و نقش و اثر بینش ها و تلاش ها و آگاهی ها و پیگیری و نفوی های درونی ملت ها را برداشت می کنم.

پس از نظر وجه درونی، امکان توسعه وجود دارد و این را، هم تجارب تاریخی ملت ها و دولت ها و هم آموزش های آئینی و مکتبی ما - اسلام - تأیید می کند. آری در همین حاکمیت و سلطه امپریالیسم، حتی در شب دیجور، «نظم نوین» آن نیز می توان به (مقصود) که همانا حراست از استقلال و آزادی است، نائل شد؛ به شرط آن که خواست و اراده ای

در سطح ملی وجود داشته باشد. و بدیهی است که همین مفاهیم نیز نیاز به تعریف و تفسیر دارند که خود بحث جداگانه‌ای است (مجله ایران فردا شماره ۲).

در مقابل ادعای فوق نظریه «وابستگی» قرار دارد که معتقد است در کشورهای عقب مانده، تا زمانی که نظام سرمایه‌داری وجود دارد، هر تلاشی در جهت توسعه، به توسعه نیافتگی بیشتر منجر خواهد شد. یعنی تأثیر نقش ملت‌ها و دولت‌ها و نهضت‌های اجتماعی چیزی نزدیک به صفر است. اصحاب نظریه وابستگی می‌گویند تا نظام سرمایه‌داری هست وابستگی و توسعه نیافتگی کشورهای «جنوب» وجود خواهد داشت.

اگر فرض کنیم نظام سرمایه‌داری از میان برود، آیا تفاوت میان ملت‌ها، از نظر ترقی و تعالی و دلتش و فرهنگ و امکانات مادی و قدرت تولید و خلاقیت (ولو در یک نظام کاملاً سوسیالیستی) از بین خواهد رفت؟ بی‌تردید کسی نمی‌تواند منکر وجود چنین تفاوت‌هایی بشود. زیرا که از ده‌ها قرن قبل از پیدایش سرمایه‌داری صنعتی، چنین تفاوت‌های عظیم وجود داشته است. حال با وجود تفاوت بین دولت از نظر سطح فرهنگ و دانش و تلاش و عقلانیت، هر گونه میاده و داد و ستدی که بشود، حتی اگر هیچ گونه تمایل سلطه طلبی هم، وجود نداشته باشد، نفس تفاوت موجب تضعیف تر شدن طرف ضعیف و قوی تر شدن طرف قوی خواهد شد. زیرا این یک می‌داند منابع و درآمدها و امکانات خود را به چه ترتیب سازمان دهد تا حداکثر کارایی و راندمان را دریافت دارد و مرتباً بر توان مالی، فنی، اجرایی خود می‌افزاید، و آن یکی، برعکس، پیوسته منابع و توان‌های ضعیف خود را با عدم کارایی، به‌عمر می‌دهد و همین موجب نشدند فاصله خواهد شد.

اصحاب نظریه «وابستگی» مدعی‌اند که چاره درد عقب ماندگی جز این نیست که جماعت توسعه نیافته‌ها متحد شوند تا نظام سرمایه‌داری را براندازند. اما هیچ یک از آن‌ها این مسئله را پاسخ نمی‌دهد که از حالا تا آن زمان، ده، بیست، پنجاه، یا صدسال دیگر که نظام سرمایه‌داری واژگون شود، خود جهان سومی‌ها، یا جنوبی‌ها اگر در پیگیری و تحقق توسعه‌ای نباشند و در همین حال نیاز مندی و عقب افتادگی و در ماندگی باقی بمانند، بسیار زودتر از سقوط سرمایه‌داری و حتی سریعتر از آغاز دوران افول آن، موجودیت ملی و اجتماعی‌شان فنا خواهد شد و به صحرائی خشک و خالی از امکانات، و انبوهی از مردم گرسنه و فقیر و نیازمند مبدل می‌شوند. من تردید ندارم که نظام سرمایه‌داری به دلیل مستم‌هایی که بر نوع بشر وارد می‌کند و به دلیل بیگانگی‌هایی که ایجاد کرده است مثل نظامات کهن تاریخ روزی فرو خواهد پاشید ولی مسئله اینست که تا آن زمان، نظام جانشینی که از حقانیت‌های بیشتری برخوردار باشد تولید بیابد و این در گرو رشد و توسعه ملل جنوب است. اتحاد یک عده کشورهای و ملت‌های وابسته و (اسیر) فقر و در ماندگی که حتی

مواد اولیه نظام غذایی خود را می‌خواهند از خارج - از همان سرزمین امپریالیست‌ها - وارد کنند و اسلحه و ابزار و تکنولوژی را هم از آن‌ها به عاریت بگیرند، چگونه امکان پذیر است. چگونه ممکن است که با یک دست وام و مواد غذایی و صنعتی و حتی کارشناس و برنامه‌ریز و مچری، از امپریالیسم گدائی کنیم و با دست دیگر فریاد مرگ بر امپریالیسم و اتحاد ملل تحت‌متم را سردهیم، چگونه ممکن است که از آن‌ها اسلحه بخواهیم تا با همان اسلحه، به سوی خودشان نشانه رویم، آیا این یک تناقض منطقی نیست؟ چگونه قابل تصور است که ملت‌هایی که مسائل و درگیری‌های درونی خود را نمی‌توانند حل کنند یا دچار فقر و نیاز شدید هستند یا چنان از هویت و غرور ملی خالی هستند که به کیفیت پائین و وسایل و ابزار و کار و کالاهای خود قانع باشند و دست‌نیاز به سوی قدرت‌های مالی و اقتصادی و فنی جهان دراز کنند، در عین حال بتوانند به محض مقابله با آن قدرت‌های جهانی، به وحدت و اتحاد دست یابند یا بر سر دردهای مشترک خود، اتحادیه‌ای تشکیل دهند!

اصولاً نفس عدم تشخیص منافع مشترک و دردهای مشترک و منافع درازمدت و اتحاد و پیوند برای مقابله با موانع و دشمنان مشترک، خود از علائم و ویژگی‌های «نوسعه‌نیافتگی» ملت‌ها و افراد و اقوام است. ولی وجه دیگر عدم امکان توسعه و کاهش وابستگی، فشار نظام سرمایه‌داری جهانی و امپریالیسم است.

امروزه، کشورهای سرمایه‌داری صنعتی، در تقسیم کار جهانی به این مرحله رسیده‌اند که بسیاری از صنایع کاربر، یا مضر به سلامت محیط‌زیست، - صنایع مربوطه ماقبل دوران تکامل صنعتی فعلی یعنی الکترونیک و انفورماتیک و بیورژنیک و انرژی‌های دریاها و غیره - را به کشورهای جنوب و اگذار کنند که به این وسیله، در مقابل جنوبی‌های عقب‌مانده، از یک توسعه و توان اقتصادی نسبی بیشتری برخوردار شوند، تا همواره چیزی برای مکیدن و غارت وجود داشته باشد. پس کشورهای امپریالیستی هم در استراتژی کلی خود، فعلاً حدودی از توسعه را برای ممالک جنوب مجاز کرده‌اند. این خود ملت‌های جنوب هستند که اختیار دارند، از این فرصت توسعه، درراه انباشت سرمایه و تکنیک و دانش و مدیریت و گسترش آزادی و عدالت اجتماعی بهره‌برند یا آن‌که این امکان را درراه بهره‌مندی افراد و گروه‌های خاص و مصرف و ضایع ساختن منابع به کار گیرند.

وانگهی، امپریالیسم با توجه به میزان ضعف و عدم پای‌بندی به منافع ملی در کشورهای جنوب، در آن‌ها نفوذ کرده و منابع‌شان را غارت و چپاول می‌کند. راستی چه شده است که امپریالیسم جهانی در بعضی جاها کمک‌دهنده، سرمایه‌گذار و توسعه‌دهنده می‌شود و در برخی جاها دیگر فقط غارت‌گر و ضد توسعه و عدالت‌ستیز است. به کشورهای آفریقائی بنگرید و مقایسه کنید با هندوستان، به ایران و کشورهای عربی نفتی

و غیر نفتی بنگرید و مقایسه کنید با ترکیه. وضع هند و ترکیه برغم عدم تناسب منابع مادی (طبیعی و مالی) رفهر عمومی کشور و جمعیت انبوه، به لحاظ استحکام رژیم، ثبات و نفوذ دمکراسی، نزدیکی و یگانگی دولت و ملت و غلبه وحدت ملی بر تخصصات گروهی و طبقاتی، که از علائم ثبات و بقاء و رقاء کشورها است، وضع بسیار بهتری دارند تا کشورهای مثل ایران و مصر. پرواز ثروت‌ها و فرار مغزها به خارج در دو کشور اول کمتر از دو کشور دوم است و به عکس، وفاداری عمومی مردم به منافع ملی، در دو کشور اول بسیار بیشتر از دو کشور دوم است. هم چنین است مقایسه بین شیخ نشین‌های عربی با کره یا سنگاپور! پس امپریالیسم، با وجود وحدت هدف و استراتژی ملی، نسبت به مواضع داخلی کشورها، مواضع متفاوت اتخاذ می‌کند. حتی اگر مواضع مشابهی هم داشته باشد موقعیت و امکان اعمال غرض آن محدود است.

در برخورد با دسته اول کشورهای (جنوب)، امپریالیسم به سدی محکم از هویت و پای بندی به استقلال و مصلحت و منافع ملی برخورد می‌کند. ولی در رویارویی با دسته دوم، با سرزمینی طرف است که هم منابع و ذخائر طبیعی و انسانی و تاریخی دارند و هم مردمش، (دولت و ملت) به سبب فقر هویت برای همان قدرت‌های خارجی آغوش باز کرده، هر چه بیشتر از منابع و منافع ملی را تقدیم می‌دارند. بسیار بدیهی است که وضع این دو دسته از کشورها و ملت‌ها، در امکان توسعه و جبران عقب ماندگی‌ها، در برابر ماهیت واحد امپریالیسم، یکسان و هم‌میزان نیست.

همچنین، نظام سرمایه داری صنعتی، کشورهای جهان را در یک سیستم یا سلسله مراتب سه طبقه‌ای تقسیم کرده است A Threepartite Hierarchy. پیش از جنگ جهانی دوم، و از اواسط قرن نوزدهم، هر کشور قدرتمند صنعتی یک فضای سلسله مراتبی را پیرامون خود ایجاد کرده بود، انگلستان، امریکا، فرانسه، ژاپن، هر یک منطقه و سلسله مراتب خاص خود را داشتند و طبعاً با هم رضایت‌هایی هم داشتند. و بعد از جنگ جهانی دوم و از دهه ۶۰ به بعد، پس از مشخص شدن و تکمیل صف بندی‌ها در برابر بلوک سوسیالیست به سرکردگی شوروی، این نظام چند گانه سلسله مراتبی به سوی وحدت گرائید. امپریالیست‌های صنعتی سرمایه داری به نوعی همکاری جدی و تقسیم منافع جهانی و ملی خود با یکدیگر دست یافتند و امروزه، پس از فروپاشی بلوک شوروی که دشمن مشترک نظامات سرمایه داری محسوب می‌شد، این روند با برخی تفاوت‌ها، به وضع قبل از جنگ جهانی دوم باز می‌گردد.

اما نظم نوین جهانی تا آنجا که به کشورهای جنوب مربوط می‌شود، امر نازم‌ای نیست. این وضع، ادامه روند ده ساله گذشته است. تمام سیاست‌های دهه هشتاد بانک جهانی

تعلق است و هیچ آزاد مردی نیست که در برابر او، حاضر بزیونی و تملق شود. هسته مرکزی «نوادیشی» در جهان امروز، دموکراسی است؛ انسان امروز می خواهد و باید در سرنوشت خودش دخالت داشته باشد و زندگی بی فرهنگ و ناسالم گذشته را کنار بگذارد و دچار این توهم رخوت آور و مایوس کننده نشود که به قول سورن کی میر که گارد:

«وقتی که جوان بودم، خندیدن را فراموش کردم، و بعدها، چون چشم گشودم و حقایق را دیدم، شروع به خندیدن کردم و تا امروز خنده ام قطع نشده است. دیدم که مهم ترین کار در زندگی این است که کسی وسایل معاش خود را تأمین کند و سرانجام شغلی در اداره ای بیابد، نشاط عشق در آن است که با زنی پول دار ازدواج کند؛ بزرگترین مرتبه درستی در آن است که پولی به هم وام بدهند...؛ وجد و شوق در این است که آدم نطقی بکند؛ شهادت در این است که جسارت ورزد و چند سکه ای خرج کند؛ نیک فطرتی در پذیرائی گرم از مهمان هاست و پرهیزگاری در آن است که سالی یک بار دعائی خواند شود. این ها را دیدم و خندیدم...».

آزادی و دموکراسی، همیشه، یکی از آرمان های اصلی انسان بوده است و اگر به قول استفان سوایک نویسنده اتریشی «دیکتاتورها برای مدتی به آن لگام می زنند، هرگز به اختناق کامل آن توفیق نمی یابند»؛ برای انسان امروز، دیگر «اسکندرها، ناپلئون ها و آنیلاها نمونه نیستند»، بلکه قهرمانان زمان ما «کسانی خواهند بود که به روح انسانی ما خدمتی انجام دهند، دامنه آگاهی های ما را گسترش بخشند و به حواس زمینی ما، نیروی درک این همه رازهای آسمان و زمین را ارزانی دلرند».

و اما عدالت اجتماعی را، باید عنصر اصلی دیگر توسعه اقتصادی دانست. نمونه های کره جنوبی، تایوان و برزیل نشان می دهد که توسعه اقتصادی، بدون توجه به عدالت اجتماعی، نمی تواند ثمری برای جامعه داشته باشد. حتی ژاپن، که سرمایه داری آن یکی از آژمندترین و خشن ترین سرمایه داری های جهان است، با وجود توسعه بی حد اقتصادی، نتوانسته است دشواری های اصلی مردم و جامعه خود را حل کند، چرا که در بند عدالت اجتماعی نبوده است.

دگرگونی های ژرفی که در کشورهای اروپای شرقی و به دنبال نوادیشی، که بانی و مبتکر آن عالی ترین ارگان تصمیم گیرنده در اتحاد شوروی بود، روی داده، به مبلغان جهان سرمایه داری و برخی هم گامان آن ها، فرصت داده است تا اندیشه عدالت اجتماعی را، شکست خورده اعلام کنند و فریاد «زنده باد سرمایه داری» را سر دهند. آن ها می گویند، سوسیالیسم که مدافع عدالت اجتماعی بود، فروپاشید و این، به معنای حقانیت نظام

و صندوق بین‌المللی پول مبنی بر سرمایه‌گذاری خارجی و دادن وام به کشورهای متقاضی، ادامه دارد. کلیه این سیاست‌ها، بر راستای ذوب و هضم شدن مرزهای اقتصاد ملی کشورهای متقاضی در بازار جهانی قرار دارد. و جذب شدن آن‌ها در اقتصاد جهانی، که طبعاً رهبری و کنترل آن با چندملیتی‌ها و دولت‌های امپریالیستی است و در نهایت تشکیل یک خانواده واحد جهانی که بر همان نظم سلسله مراتب سه طبقه‌ای استوار باشد. در این رابطه، به شرحی که در فوق داده شد، امکان توسعه از ملت‌ها و دولت‌ها به طور مطلق سلب نمی‌شود. به ویژه اگر نیازمندی خود را به‌موام و سرمایه‌گذاری خارجی کاهش دهند یا به حداقل برسانند و این فرصت امکان‌برای کشوری نظیر ایران و سایر کشورهای نفت‌خیز بیشتر است.

چنان که می‌دانید «نظم نوین جهانی» اصطلاحی است که در یکی دو سال اخیر، از سوی دولت ایالات متحده آمریکا مطرح شده و تعقیب می‌شود. نظم نوین جهانی بنا به ادعای امریکائی‌ها، می‌خواهد که ضمن جذب تدریجی کشورهای جنوب در (بازار جهانی) کانون‌های ناآرامی و عصیان و جنگ داخلی یا منطقه‌ای را به آرامش بکشد. و البته امریکا بر آن است که این روند را از طریق مداخلات سیاسی، اقتصادی، نظامی و حتی سرکوب خشونت‌آمیز و استعمال استراتژی جنگ‌ها کم‌شدت (در مقیاس با جنگ‌ها هسته‌ای با ابر قدرت سابق شوروی) هدایت و کنترل نماید تا سرانجام، خود، بر جهانی مرکب از قدرت‌های بزرگ اقتصادی امریکا، ژاپن، اروپای غربی (وروسیه) سمت سرکردگی و غلبه را داشته باشد. ولی به نظر این جانب، با توجه به مجموعه شرایط جهانی و روندهای اقتصادی - سیاسی و اجتماعی درون امریکا از یک طرف و مقابله و رقابتی که دو قدرت اقتصادی رقیب یعنی ژاپن و اروپای غربی با آن دارند، نظم نوین جهانی نگاه اصلیش به رقبای جدید و استمرار و تحکیم برتری و سلطه خود در رقابت با آن‌ها است. نظم نوین جهانی مانع تازه‌ای در برابر توسعه جوامع توسعه نیافته - بیش از آن چه که طی پنجاه سال گذشته به‌ویژه پس از جنگ دوم جهانی بوده - نیست. اگر کشوری حال نه‌اجمی با شورش برانگیز نداشته باشد و با وفاداری به هویت و منافع ملی خود از نیازمندی به غرب و امریکا بکاهد، نظم نوین جهانی به فرض استقرار، نمی‌تواند مانعی مطلق در برابر توسعه و استقلال آن باشد. چرا که می‌بایست در فضائی از رقابت با رقبای عمل نماید.

س: جناب عالی همواره به تسلط فرهنگ و پیش نفتی به عنوان یکی از موانع راه توسعه جامعه تأکید داشته‌اید. سؤال این است که چه راهی - واقعی و عملی - برای دور شدن از این پیش و منسوخ کردن آن وجود دارد؟

ج: آمیختگی و وابستگی اقتصاد ما به درآمد نفت، با همه ویژگی‌ها و پیامدهایی که این گونه درآمدهای کار نکرده دارد، واقعیتی است انکارناپذیر! اصولاً این‌ها درآمد نیست و در واقع خوردن از کیسه و مایه اولیه است. و بدتر از آن، به صورت یک بینش درآمدن آن، بیماری پیش‌رونده و کشنده‌ای است که اگر درمان نشود به سرعت بیمار را به سوی هلاکت سوق می‌دهد. این بیماری امروز در همه ارکان و منافذ جامعه رسوخ کرده و پنجه اتداخته است. و پرداختن به همه مناطق و منابع نفوذ آن یا ناممکن است یا عواقب وخیم دیگری به بار می‌آورد.

بینش «نفتی» نه تنها بر مستورین و دولت مردان حاکم است بلکه بر اقشار و افراد درونی جامعه هم، عمل قدر مراتبهم حکومت دارد. آن تجار و پیشگان یا تجار تاندیشانی که در دشان فقط باز نشدن درهای تجارت خارجی است تا هر چه می‌توانند از کالای ضروری و سرمایه تالوکس ترین و بنجل ترین کالا را وارد کنند بدون آن که به منبع واقعی تأمین ارز برای این گونه معاملات (یعنی تولید) بیندیشند، به درآمد نفت متکی هستند. و اگر غمی از کسری تر از بازرگانی و تورم فزاینده به دل راه نمی‌دهند، به امید و اتکاء و به طمع وجود منابع نفتی می‌باشند، یعنی اسیر بینش نفتی هستند. آن کارمندان و کارکنان دولتی یا خصوصی که، به هر دلیل، از کار مفید و خلاق به سود جامعه و کشور، طفره می‌روند و به قول معروف سهم خود را از نفت طلب می‌کنند و می‌پندارند که جامعه و دولت به یک منبع ارزان و بی پایان وصل است که هر چه جامعه کار نکند و ارزش ایجاد نماید، و هر چه جمعیت و مصرف جامعه بالا برود، این منبع قادر به تأمین نیازهای آن می‌باشد، آن نیز اسیر بینش نفتی است.

افراد و گروه‌ها و نهادهای رسمی یا غیر رسمی، دولتی یا مردمی، انقلابی یا عادی که به (هزینه کردن) عادت کرده‌اند بدون آن که اندکی نسبت به بازگشت این هزینه، نرخ بازگشت سرمایه‌های ملی و اجتماعی و بالاخره سودآوری مؤسسات و تشکیلات مازاد اقتصادی و تشکیل سرمایه بیندیشند، آگاهانه یا ناآگاهانه به درآمد نفت متکی هستند. این قبیل افراد اعتقاد دارند که اگر کار عمرانی و اقتصادی و اجتماعی خردمندانه نبوده و منجر به سودآوری و بازگشت سرمایه‌ها و تشکیل مازاد و سرمایه‌گذاری از این محل نمی‌شود، چه باک! اخدا نفت را به ما داده است که برای جبران همه این جهالت‌ها و ناآگاهی‌ها و عجز از دورنگری و آینده‌نگری‌ها مصرف کنیم. و چون درآمد نفت همواره با رکود و نوسان و مشکل روبرو است، لذا ناگزیر باید از وام خارجی استفاده کرد!!

وبالاخره کسانی که در اندیشه هدایت اجتماعی و در غم محرومان و مستضعفان

هستند، می‌خواهند تفاوت‌ها و محرومیت‌زدایی‌ها را فقط از کیسه دولت و هزینه‌گمی جامعه به انجام رسانند! به سخن دیگر، می‌خواهند ثروت به اصطلاح تولید شده را «توزیع عادلانه» نمایند، این قبیل افراد نیز فقط به امید و اتکاء درآمد نفت هستند که می‌کشند از کیسه منابع عمومی و ملت ایران و نه از منابع اغنیاء فرادستان کشور، کاستی‌ها و فقر محرومین را جبران کنند. آن‌ها که به ماجراجویی‌های سیاسی، نظامی دست می‌زنند، و از کاربرد عقلانیت و تحلیل‌های استراتژیک خودداری می‌ورزند و مرتباً بر پیکر ناتوان اقتصادی - سیاسی کشور ضربه وارد می‌کنند، آن‌ها نیز معتقدند که ما نفت داریم، ما ثروتمندیم، هر زمان که نیاز شد می‌توانیم هر کس و هر چیزی و حتی هر دولتی را بخریم، به قیمت امتیازات اقتصادی - مالی فراوان، اندک حمایت سیاسی را بدست می‌آوریم.

آن‌ها که در نظام آموزش عالی و گزینش‌ها، انتخاب طبیعی - براساس ذوق و استعداد افراد - را زیر پا گذارده و مصالح سیاسی زودگذر را حاکم می‌سازند، آن‌ها نیز در عمق ذهن‌شان می‌پندارند که مال و ثروت و درآمد نفتی عظیم داریم می‌توانیم کارشناس و استاد را از خارج بیاوریم و اگر هم نشد، اصولاً آموزش عالی با کیفیت بالا لازم نداریم! این امور برای کشورهای فقیر و عقب مانده‌ای مثل هندوستان بماند. و بالاخره آن‌ها خانم خانه‌داری که در مصرف کالا و ریخت و پاش، هیچ حدّ و مرز ملّی، فرهنگی و اجتماعی و اخلاقی نمی‌شناسد، او نیز، بیش نفتی در ارکان وجودش ریشه دوانده است. به این ترتیب بیش نفتی مانند دمل سرطانی است که ریشه‌هایش بر همه ارکان جامعه، از دولت و ملت و از راست و چپ و میانه و از عالی تا دانی سرایت کرده است.

در چنین شرایطی، دوره بیشتر وجود ندارد، یا جراحی و قطع ریشه‌های دمل چرکین مولد فساد، و یا حرکت سنجیده، تدریجی و درازمدت همراه با خردمندی و استمرار و دقت. راه اول، امروزه امکان ندارد، زیرا که ممکن است به مرگ بیمار منجر شود و هم این که، تجربه چهل ساله اخیر، نشان می‌دهد که الزاماً از عملیات «انقلابی نمایانه» معایب و تالی فاسدهای سیاسی - اقتصادی و اجتماعی‌ای به وجود می‌آید که بسیار بدتر و شدیدتر مردم را دچار گسیختگی، خصوصت، بی‌تفاوتی نسبت به سرنوشت جامعه، و بالاخره به نحو اسف‌بارتری در دامان وابستگی بیشتر به سقوط می‌کشاند. پس تنها راه ممکن، همان راه دوم است یعنی از ریشه‌های اصلی شروع کردن، و به تدریج و استمرار و جدیت و عدم اغماض به پیش رفتن:

۱ - باید بوروکراسی را کم‌و‌کیفاً کاهش داد. در زمینه کمی، باید مؤسسات موازی و دارای وظایف مشابه را منحل و فقط یکی را نگاه داشت. «ادغام مؤسسات» یک امر مکانیکی است و معمولاً مضر، و کاهش دهنده کارائی‌ها.

۲ - در مورد مؤسسات دولتی، نظام «هزینه‌های در بودجه مؤسسات دولتی، به حداقل تا صفر کاهش یابد و در جای آن نظام «تعهدی» بنشیند. نظام «کارمزدی» جای نظام حقوق ثابت را بگیرد. حقوق و دستمزد با تلاش و کارائی کارکنان رابطه‌ای داشته باشد، البته با احتساب حداقل هزینه‌ها.

۳ - اختیارات و ریخت و پاش‌های استانی و منطقه کاهش یابد، و هر عمل استانی اعم از جاری یا عمرانی که از بودجه عمومی مرکز و منابع عمومی تغذیه می‌شود تحت نظارت و کنترل مرکزیت محاسباتی دولت قرار گیرد و دقیقاً تابع ضوابط فنی و اجرایی مرکزی باشد، اختیارات استانی به اعمالی محدود شود که از منابع استانی تغذیه می‌کنند.

۴ - تصدّی‌های مستقیم دولتی، مثل شرکت‌های تولیدی و خدماتی، با احتساب (تمام) دارائی‌ها و ارزش واقعی روز آن‌ها به بخش خصوصی منتقل شود، و مالیات‌ها بر اساس ارزش دارائی‌ها و پتانسیل بالقوه تولید و سردآوری آن‌ها محاسبه و دریافت شود نه بر اساس سود سالیان گذشته که معمولاً ناچیز یا صفر یا منفی بوده است.

۵ - نظام نظارت و کنترل مالی دولت، دگرگونی اساسی با بدو بازارس‌ها و تکنیک‌های مدرن در تشخیص و برآورد هزینه‌های سودهای بخش خصوصی و نیز عملکردهای بخش عمومی، استفاده شود. در هر گونه نظامی و در هر زمینه‌ای اگر نظارت و کنترل نباشد، سیستم رو به انحطاط و فساد و مرگ خواهد رفت، و این یک قانون خدشه‌ناپذیر و جهان‌شمول است. هر چه سیستم‌ها پیشرفته‌تر، عظیم‌تر، پیچیده‌تر باشند، نظام نظارت و کنترل آن نیز می‌باید پیچیده‌تر و در سطحی هماهنگ‌تر با سیستم قرار گیرد. هم‌چنین برای کارآمدی نظام نظارت و کنترل باید سطح و حدود نظارت و کنترل دستگاه‌های اجرایی، وزرا، هیئت دولت، قوه مقننه قوه قضائیه با دقت از هم تفکیک و مراعات شود، در غیر این صورت اگر نظارت و کنترل از منابع مختلف اعمال گردد، لاجرم به هرج و مرج و تعطیل امور و کاهش کارایی‌ها منتهی می‌شود.

۶ - در تمام طرح‌های عمرانی و تولیدی، باید اصل حداقل هزینه، حداکثر سرعت رعایت شود و به سودآوری و تشکیل مازاد اقتصادی یا (اجتماعی در موارد خاص) پیوسته و فادار بود و از آن عدول نکرد.

۷ - تجارت خارجی باید زیر نظارت و برنامه‌ریزی دقیق دولتی، در چهارچوب اهداف توسعه ملی قرار گیرد.

۸ - باید قبول کرد که تمام کشورها و ملت‌هایی که به درجانی از توسعه اقتصادی-اجتماعی دست یافتند، ابتدا یک دوران استراتژی «جایگزینی واردات» را پشت سر گزارده‌اند. انتخاب استراتژی صادراتی و جذب بازار جهانی شدن، بدون عبور از آن مرحله،

ناقص نیازهای داخلی می‌باشد و یک امر ضد توسعه است یعنی حتی اگر منجر به رشد اقتصادی هم بشود، (که بسیار بعید است) مترادف با تشدید فشار بر مردم و طبقات کم درآمد و تشدید شکاف طبقاتی و نارضایتی‌های اجتماعی خواهد شد. انتخاب استراتژی توسعه صادرات بدون عبور از مرحله جایگزینی واردات یک برنامه انفاقی و تحمیلی از سوی محافل حاکمه بر اقتصاد جهانی، چندملیتی‌ها و بطور کلی امپریالیسم جهانی است.

۹ - برنامه‌های توسعه اقتصادی - اجتماعی در آغاز باید بسیار محدود و یا گسترده‌گی آن در حد توان و ظرفیت انسانی، اجرایی، زیربنایی و مدیریتی جامعه باشد و بتدریج با افزایش توان انسانی - اجرایی، گسترش بیابد، برنامه‌های خریدندانه توسعه ملی آن‌هایی نیستند که دارای اهداف و حوزه عمل بلندپروازانه باشند این گونه برنامه‌ها عملاً اجرانشدنی و قطعاً منجر به ضایع شدن منابع، تورم، کمبودهای فنی - انسانی که به ناچار باید از خارج تأمین شود و از همه مهم‌تر، اتکاء به وام و سرمایه‌های خارجی می‌شود و ام‌هایی که کمر ملت‌ها و کشورهای در حال توسعه را خواهد شکست.

۱۰ - و بالاخره این که در مردهای مصرف و افزایش پس انداز و سرمایه‌گذاری از تجربه آلمان و اروپای غربی پس از جنگ جهانی دوم، پروژه آلمان باختری تحت رهبری اقتصادی پروفیسور هارهارده استفاده کرده در انطباق و هماهنگ‌سازی با شرایط فرهنگی و اجتماعی ایران، آن را به اجرا درآورد. مقیاس این تجربه آن است که درآمدهای مشروع و قانونی افراد، اعم از حقوق و پاداش (فعالیت)‌ها با سود سرمایه‌ها، متعلق به خودشان و در واقع تضمین مالکیت آن‌ها بشود ولیکن به دو بخش تقسیم گردد. یک بخش به صورت نقدینگی منابع، برای مصرف در اختیار خودشان باشد. و این بخش می‌تواند با اعمال سلسله مراتب در دستمزدها مثلاً در شش طبقه یا دوازده طبقه (الگوی قانون استخدام کشوری) و بر مبنای حداقل هزینه زندگی محدود شود، و مازاد بر این درآمدها، خواه از منبع دستمزد، پاداش، درآمدهای ناشی از ابتکارات و خلاقیت‌های فوق‌عادی و یا سود سرمایه‌گذاری‌ها، یا در بانک‌ها به صورت سپرده نهاده شود و از طریق مشارکت مستقیم یا غیر مستقیم سیستم بانکی در سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی در تولید وارد شود و یا آن که توسط خود صاحبان این گونه مازادها، با تعهد، صرف سرمایه‌گذاری و گسترش تولید و تحقیق گردد.

بدیهی است که در هر دو بخش مزبور، سهم مالیات‌های دولتی و وجوهات و مبرآت مذهبی و اتبلیتی به جای خود محفوظ و طبق ضوابط قانونی به آن‌ها باید عمل شود.

س: با توجه به نقش و تأثیر بنیادین آموزش و پرورش در توسعه، آیا سیستم فعلی آموزش کشور ما متناسب و هم جهت با توسعه جامعه هست؟ در غیر این صورت چه کارهایی باید انجام شود تا آموزش و پرورش در راستای توسعه قرار گیرد؟

ج: سیستم آموزش و پرورش همواره باید بر اساس اهداف و ضرورت‌ها و منافع ملی، پی‌ریزی و تنظیم شود. اگر در یک دوران تاریخی، ملتی توسعه نیافته، یا در حال توسعه، تصمیم بگیرد که به ناگزیر عقب ماندگی‌ها را جبران کرده و خود را به سطح و توان شایسته و متناسب با زمان، در جمع ملل برساند، می‌باید نظام آموزش و پرورش خود را نیز در خدمت این هدف و ضرورت تاریخی قرار دهد. یعنی آموزش و پرورش می‌بایست، در عین تأمین نیازهای عمومی، مثل سوادآموزی و ارتقاء کیفیت اطلاعات و دانش همگانی، ضمن تعلیم و تربیت افراد برای اخلاق حسنه و پرورش دینی، یک هدف دیگر را که برای یک ملت در عصر تاریخی مشخص ضرورت دارد نیز تعقیب کند، یا به عبارت دیگر، تمام نسل جوان و آموزش‌پذیر را برای آن اهداف تربیت کرده و مجهز سازد. «توسعه اجتماعی، اقتصادی»، فرهنگ خاص و ارزش‌های ویژه خود را می‌طلبد. از آن جمله است، تقدس کار و تلاش مفید و اخلاق تولیدی، اخلاق پرهیز از مصرف بی‌رویه و توجه به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، درک ضرورت اتکاء به خود، و از همه مهم‌تر، اخلاق تقدم منافع و مصالح جمع و ملت و وطن نسبت به منافع و عقائد و نمایلات فردی و خصوصی.

در تمام طول تاریخ، ملت‌هایی که از توسعه اجتماعی و اقتصادی برخوردار شده‌اند، و برای یک یا چند دوران تاریخی، نمونه‌هایی را شکوفان ساختند که به حق در جهان درخشش‌هایی پیدا کرد، صرف‌نظر از امکانات و فرصت‌های مادی، طبیعی یا اقتصادی، از فرهنگ و اخلاق ویژه‌ای برخوردار بودند. این فرهنگ‌ها و اخلاقیات اجتماعی است که زیربنای رشد و ترقی و تعالی، یا به عکس ضعف و فقر و انحطاط را در جوامع بشری پی‌ریزی می‌کنند. و نظام آموزش و پرورش در هر جامعه‌ای، عهده‌دار تعلیم و تربیت همین فرهنگ و سلسله ارزش‌های مربوط به آن می‌باشد. آنچه که از رشد و اقتصاد و توسعه اجتماعی و انسانی منظور نظر و مراد است همگی نسبت به «انسان‌ها» صورت بیرونی و محیطی دارند و آنچه که باید واقعاً توسعه و تعالی یابد، خود «انسان» است. پس آموزش و پرورش عهده‌دار تربیت و تعلیم «انسان‌های» توسعه یافته می‌باشد.

نظام آموزش و پرورش، در مدارس معمولی، اعم از ابتدائی، متوسطه و عالی، خلاصه نمی‌شود، اگر چه بخش عمده و اساس آن بر این نهادها مبتنی است، ولی انواع آموزش‌های غیر مدرسه‌ای یا فرامدرسه‌ای را مثل رسانه‌های گروهی، کتب و وسائل آموزشی جنبی

و کمک درسی و منابر و مساجد و شعائر ملی و مناسک دینی، و... نیز در بر می گیرد. حتی بر حوزه تفریحات و گذران ساعات بیکاری نیز سایه می افکند. به راستی اگر جامعه توسعه نیافته ای بخواهد، حقیقتاً به مقام «توسعه اجتماعی - انسانی دست باید، باید آگاه باشد که در این دنیایی که سراسر تحت حاکمیت و سلطه نظامات امپریالیستی است، مهلت زمانی کمی دارد تا بتواند خود را از استحاله در سیستم جهانی رهائی بخشد. راهی را که کشورهای صنعتی غرب طی سیصد یا چهار صدسال - بدون مزاحم خارجی - طی کردند، جوامع توسعه نیافته می باید در عرض یکی دو نسل آن هم در فضائی که سرشار از روندهای فشار و سلطه گری است، به انجام رسانند، در غیر این صورت موجودیت و هویت خود را از دست می دهند. وانگهی، در دنیای امروز تحولات و تأثیرات متقابل روندهای جهانی و درونی جوامع، سرعت و شدت بی سابقه ای یافته است. در چنین شرایط و فضائی، بسیار منطقی و عقلانی است که تنها، امکانات مادی یا ارزش های مادی معمول، و یا حتی، تلاش های عادی مردم برای حرکت استقلال گرا، یا توسعه در استقلال کافی نمی باشد. امور و مدهائی روحی و روانی و اخلاقی و انگیزه های درونی انرژی زائی لازم است تا توان و استمرار کافی و وائی برای حرکت های ضروری جهت توسعه و استقلال را تأمین کند. و این ها همه بر عهده نظام آموزش و پرورش است.

حال با توجه به این نقش و وظیفه نظام آموزش و پرورش در حرکت رهائی بخش یک ملت، ما به نظام آموزش خودمان که می نگریم، آن را ناقص و ناکافی می یابیم. نظام آموزش و پرورش ما، فرهنگ تولید و تقدس کار خلاق و مفید اجتماعی را باید ترویج کند، که نمی کند. فرهنگ مصرف و رفاه بدون تولید و آفرینش را باید طرد زنی کند، که نمی کند. باید فرهنگ خوداتکائی، و تنها و بی پشتوانه خارجی بودن ملت را تبلیغ کند که نمی کند. فرهنگ احساس و استشمار یک هریت مشترک ملی و تاریخی را باید گسترش دهد که نمی دهد. فرهنگ دقت و سرعت، و حداقل هزینه (اعم از مالی یا انسانی و اجتماعی) را باید تعلیم دهد که نمی دهد، و فرهنگ صرفه جوئی در وقت، پس انداز و انباشت و تشکیل سرمایه را، خرافه در امور مادی و اقتصادی و خرافه در امور معنوی مثل علم و دانش و تجربه اجتماعی و تاریخی را کسب می کند، که از این بابت ها در نظام آموزش و پرورش چیزی به نسل جوان ما نمی آموزد. و بالاخره می بایست فرهنگ «علی اندیشی» و حاکمیت عقلانیت بر احساسات را با محتوای ملی و وطنی، ایجاد کند که نظام آموزش و پرورش فعلی ما فاقد آن است.

بنابر این نظام آموزش و پرورش ما در تمام سطوح، نیازی فوری به بازنگری و تغییر و تحول های اساسی دارد و اگر به فوریت به آن پرداخته نشود، فرصت ها به سرعت از دست خواهند رفت. عقلانیت حکم می کند که به تدریج و با رعایت روند رشد مرحله به مرحله،

به این مهم پرداخته شود. به نظر من، قدم اول در آموزش ابتدائی و راهنمائی است که می باید «اخلاقیات و فرهنگ» توسعه و تکامل اجتماعی را به آموزش پذیرترین قشر جامعه یعنی کودکان و نوجوانان آموزش دهد، و آن‌ها را با این اخلاقیات پروراند. یا لاقلاً نطفه‌های آن را در روح و فکر کودکان و نوجوانان بنشانند. قدم دوم، که می تواند هم‌زمان با گام نخست باشد، فشار و تأکید بر تعلیمات «حرفه‌ای و صنعتی» است تا علاوه بر اعتقاد و اخلاق، صلاحیت و توان کار مفید و خلاق را در جوانان ایجاد کند.

در نخستین گام‌های توسعه، نظام آموزش عالی ما می باید (عمدتاً) در خدمت آموزش و پرورش ابتدائی - راهنمائی و حرفه‌ای باشد و باقی نیازهای عمده آن را در جهت تحقق اهداف توسعه بر عهده بگیرد. سخن راندن از «تحقیق و توسعه» و تحقیقات علمی یا کاربردی، در عین ضرورت، در مراحل و منازل اولیه توسعه، جنبه لوکس و امری خارج از امکان شرائط موجود اقتصادی - اجتماعی را دارد، معمولاً مسئولین آموزش عالی، به این مهم توجه ندارند که تحقیقات و توسعه علمی و فنی، فرد و محیطی که در روند توسعه و تکامل افتاده و دارد شتاب می گیرد، قابل جذب و بازدهی واقعی نیست. ابتدا باید فضای پویای توسعه را ایجاد کرد تا تحقیق و پژوهش در آن احساس شود و ظرفیت جذب نتایج تحقیق فراهم گردد و سپس به ایجاد و گسترش تحقیق و توسعه پرداخته شود. این است وظیفه‌ای که نظام آموزش و پرورش ما در مقطع تاریخی کنونی بر عهده دارد.